

## ظهور و کارکرد اسلام سیاسی در روند استقلال الجزایر

عباس برومند اعلم\*  
استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

### چکیده

پس از آغاز اشغال الجزایر توسط فرانسه در سال ۱۸۳۰م، اسلام جهادی فوری‌ترین واکنش مسلمانان این سرزمین بود که در جنبش امیر عبدالقادر و دیگر مجاهدان قابل پیگیری است. رایت اسلام جهادی بیش از نیم قرن تا اوایل قرن بیستم برپا بود. اما در نسلهای بعد این رایت به اسلام سیاسی تغییر پیدا کرد که می‌کوشید آن چه را از خلال جنگ به دست نیامده از طریق سیاسی به دست آورد. این نوع اسلام سیاسی با رویکرد اصلاح‌طلبی می‌کوشید از طریق تعلیم و تربیت، میراث و هویت تمدنی با ابعاد عربی و اسلامی‌اش را حفظ نماید.

چهره شاخص این جریان در الجزایر، عبدالحمید بن بادیس است که در کنار تلاش‌های گسترده فردی اقدام به نهادسازی کرد و با تاسیس جمعیت العلماء الجزایر، همکاری همه نخبگان این سرزمین را به سوی اهداف جریان اسلام سیاسی جلب کرد، در اثر فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی این جریان بود که مردم الجزایر دریافتند برای بازگرداندن حیات و سرزندگی به جامعه باید استقلال خود را از فرانسه بازیابند. جبهه آزادی بخش ملی و جنبش استقلال الجزایر در فراهم شدن زمینه‌های ظهور و بروز خود عمیقاً وامدار جریان اسلام سیاسی در الجزایر است.

**واژگان کلیدی:** اسلام سیاسی، الجزایر، ابن بادیس، جمعیت العلماء، استعمار فرانسه.

## ۱- مقدمه

جهان اسلام از آغاز قرن هجدهم میلادی بطور جدی با پدیده‌ای جدید به نام تمدن غرب مواجه شد، این مواجهه در تمام سرحدات دنیای اسلام با دنیای غرب علاوه بر بعد فرهنگی، رنگ و بوی نظامی نیز به خود گرفت و سرآغاز تحولات گسترده‌ای در این سرزمین‌ها گردید. این دور جدید رویارویی میان جهان اسلام و تمدن غرب، ضرورت بررسی مجدد اندیشه‌ها و اصول اساسی اسلام را برای ورود به دوره جدیدی از فعالیت نخبگان مسلمان مطرح ساخت که در نهایت با ارایه پاسخ واحد، سرآغاز شکل‌گیری پدیده‌ای به نام «اسلام سیاسی» در عصر حاضر گردید. البته همانطور که رویارویی غرب با جهان اسلام گونه‌های متفاوت داشت، مسلماً راه‌های برخورد نیز متناسب با افکار بومی جوامع اسلامی متنوع و گوناگون بود. این گوناگونی طیفی از جریانها و افکار را در گستره «اسلام سیاسی» رقم زده است و هنوز پس از گذشت دو قرن از رویارویی به یک تولید نهایی و پاسخ فصل‌الخطاب ختم نگردیده و چالش کماکان ادامه دارد.

مغرب اسلامی و بویژه سرزمین الجزایر یکی از بخشهای مهم این گستره جغرافیایی است که در این چالش جزء پیشگامان محسوب می‌شود. می‌دانیم که اسلام جهادی نخستین و فوری‌ترین واکنش مسلمانان الجزایر بود که در جنبش امیر عبدالقادر، مقرانی و دیگر مجاهدان علیه این اشغالگری قابل پیگیری است.<sup>۱</sup> رایت اسلام جهادی بیش از نیم قرن تا اوایل قرن بیستم برپا بود. اما در نسلهای بعد این رایت به اسلام سیاسی تغییر پیدا کرد که می‌کوشید آن چه را از خلال جنگ به دست نیامده از طریق سیاسی به دست آورد. این نوع اسلام سیاسی با رویکرد اصلاح‌طلبی الجزایری می‌کوشید از طریق تعلیم و تربیت، میراث و هویت تمدنی با ابعاد عربی و اسلامی‌اش را حفظ نماید. (الراسی، ۱۹۹۷، ص ۱۷۱)

این جنبش از اصلاح نظام آموزشی، ریشه‌کنی شخص پرستی و خرافه‌پرستی و طرد آئین‌های مذهبی غلوآمیز و صوفیانه که در این زمان مخاطبانشان را به خمودی فرا می‌خواندند، حمایت می‌کرد و همچنین بر لزوم هماهنگی با شرایط اقتصادی و تکنولوژیک جدید تأکید می‌کرد. جنبش مذکور اغلب به صورت پنهانی و گاهی نیز به صورت آشکار به فعالیت‌های سیاسی می‌پرداخت. در اثر فعالیت‌های سیاسی این جنبش بود که مردم مسلمان دریافتند که برای بازگرداندن حیات و سرزندگی به جامعه خود باید استقلال خود را از فرانسه بازیابند. به هر حال اصلاح‌طلبی، واکنش سیاسی و اخلاقی علما و جوامع قبیله‌ای و شهری در برابر تحولات بوجود آمده در ساختارهای سنتی جامعه اسلامی و تهدیدهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی فرانسویان بود. این جریان برای نخستین بار به

عنوان واکنشی در مقابل شرایط داخلی پا به عرصه وجود گذاشت و بعدها به سرعت چهره‌ای ضد استعماری به خود گرفت. (لاپیدوس، ۱۳۸۱، صص ۷۹۶-۸۰۰)

## ۲- نگاهی به الجزایر مسلمان تحت استعمار فرانسه

نخستین جنبش‌های مقاومت اسلامی در برابر استعمار، کاملاً مذهبی بودند و بر اساس مفاهیم مذهبی به جهاد می‌پرداختند، اما یک نسل پس از آن، نسلی که در حکومت استعماری پرورش یافته بود تلقی دیگری از مبارزه داشت، آنها حکومت بیگانگان را «امپریالیسم» و مقاومت در برابر آن را «مبارزه برای آزادی» و «استقلال ملی» می‌نامیدند. اینها اندیشه‌های جدیدی بود که با ادبیات جدیدی نیز همراه بود. جالب آنکه برخی پیروان جریان اسلام‌گرا، پذیرش این اندیشه‌ها و به کارگیری این ادبیات را نشانه‌هایی از اسارت عمیق‌تر به سلطه کفار و بیگانگان تلقی می‌کردند. بنابراین در سرزمین اسلامی تحت استعمار در دوران جدید، دیگر با واژگان سنتی همچون کافر یا جائز نمی‌شد مبارزه علیه اشغال را شکل داد بلکه اوصافی همچون مبارزه با بیگانه و استعمار لازم بود. (لوئیس، ۱۳۷۸، صص ۱۸۹-۱۹۰) روشن است که مبارزان مزبور در برابر فشارهای اروپائیان دو نوع واکنش اساسی از خود بروز دادند، یکی واکنش نخبگان سیاسی و روشنفکران نوحاسته‌ای که در نظام‌های آموزشی غرب تحصیل کرده و شیفته ارزش‌ها و دستاوردهای غرب بودند، این افراد از مدرنیسم اسلامی یا ملی‌گرایی سکولار برای پیشبرد اهداف و جوامع خود سخن به میان می‌آوردند و تمایل داشتند، تعریف جدیدی از اسلام ارایه دهند که با تعاریف اروپائیان سازگار و هماهنگ باشد. واکنش دوم اما واکنش اقشار سنتی همچون رهبران قبایل، بازرگانان، کشاورزان و خرده تاجران بود که رهبری آنان را علمایی در دست داشتند که خواستار سازماندهی افراد مسلمان و اصلاح امور بر اساس اصول اسلامی بودند. (لاپیدوس، ۱۳۸۱، صص ۷۸۵-۷۸۶) این هر دو واکنش در منطقه به کاملترین شکل ظهور کرد.

مقاومتی که فرانسوی‌ها بعد از اشغال الجزایر و پیش از آغاز مبارزات جبهه آزادیبخش ملی در اوایل قرن بیستم با آن روبرو شدند را باید در مبارزات جریان اسلام سیاسی که در آغاز این قرن ظهور کرد جستجو نمود که البته بیشتر متمرکز بر شهرها و حوزه‌های مدنی بود. (ویلیس، ۱۹۹۹، ص ۴۶) رهبران این مبارزات را مجموعه متنوعی از خاندانهای اصیل، علما، و شیوخ صوفیه که با طیب خاطر تمام زندگی‌شان را در این مسیر گذاردند، تشکیل می‌دادند.

صاحبان قدرت استعماری برای غلبه بر گرایش های ستیزه جو تلاش می کردند مردم را هر چه بیشتر وادار سازند تا در انجام وظایف دولتی مشارکت جویند. آنان برای تحقق این هدف، شهروندانی که خواهان سیادت بر هویت های محلی بودند را با تدابیر مناسبی تدارک می دیدند و به کار می گرفتند (تیلی، ۱۳۸۳، ص ۹۶) و از نفوذ نمایندگان ارزش های دینی در مناصب مهم اجتماعی جلوگیری می کردند. کوشش در جلب روشنفکران الجزایر از شیوه های دیگری بود که فرانسویان برای تسلط بیشتر خود بر الجزایریهای مسلمان و عرب زبان به کار می گرفتند. اجرای سیاست همانند سازی در حقیقت به معنای جذب و فرانسوی کردن روشنفکران الجزایر، ارتقای وضع اجتماعی آنها به شهروندان به اصطلاح آزاد شده و مترقی بود. این تصور که الجزایری فرانسوی شده از امتیازات بهتر و بیشتری برخوردار خواهد شد باعث شده بود آنها تن به این سرنوشت و تقدیر دهند که در جهت منافع فرانسویان نقش یک رابط و وابسته را بازی کنند.

علاوه بر این، فرانسویان با هدف همگون سازی، به ایجاد زبان مشترک و واحد در سراسر کشور و برقراری سیستم آموزش ملی همت گماردند. به علاوه، کسانی که در دستگاه حکومتی مشارکت داشتند، به نحو بارزی از مزایایی بهره مند می شدند که گروه های دیگر از آن بی نصیب بودند.

سلطه استعماری فرانسه بر الجزایر از نظارت انحصاری سرمایه داری فرانسه بر بازرگانی، بانکها، کشاورزی و صنعت بسیار فراتر می رفت. حکومت استعماری فرانسه به شکلی حساب شده به ریشه کنی فرهنگ عربی و اسلامی مردم الجزایر پرداخت. فرانسویها تقریباً نظارت کامل خود را بر فعالیتهای فرهنگی و مذهبی مردم مسلمان الجزایر اعمال می کردند. در حالی که اقلیت اروپایی مقیم الجزایر از تمامی حقوق خود بهره مند می شدند، مردم بومی الجزایر که در فقر می زیستند از حقوق اولیه مذهبی، فرهنگی و اقتصادی و سیاسی محروم بودند.

به طور خلاصه فهرست بلند روشهای استعماری فرانسه در الجزایر را باید در ۱۰ بند زیر جستجو کرد:

- کوچ فرانسویان و اروپائیان برای سکونت در الجزایر
- تحمیل مالیاتهای سنگین و متنوع به ملت الجزایر
- مجموعه قوانین تبعیض آمیز شهروندی درباره سکونت و تردد مردم الجزایر در نقاط مختلف
- مصادره املاک اوقافی
- محدود کردن کاربرد زبان عربی

- محدود کردن اختیارات محاکم قضایی اسلامی
  - مبارزه با هر گونه آموزش زبان عربی
  - تضعیف توان اجتماعی جامعه الجزایر و تخریب شبکه ارتباطات مردمی و اجتماعی
  - بی تفاوت نمودن مردم و جوانان الجزایر نسبت به دفاع از مصالح الجزایر
  - قدرت بخشیدن به یهود در درون جامعه الجزایر. (زروق، ۱۹۹۹، ص ۲۰)
- فرانسه می خواست الجزایر را کماکان به صورت مستعمره نگه دارد و آن را از پیکره جهان عرب جدا کند و برای این کار بایستی اولین پایه هویت آن را که همان زبان عربی بود از بین می برد. این زبان تنها وجه تمایز «الجزایر عربی مسلمان» از «الجزایر فرانسوی مسلمان» بود. (ابراهیم محمد، ۱۳۸۴، ص ۱۳)
- فرهنگ اسلامی نیز در این دوره هدف قرار گرفت. تا قبل از تصرف الجزایر توسط فرانسویان مدارس متعددی در این منطقه وجود داشتند که عمدتاً به تعلیم علوم دینی می پرداختند، برای مثال قسنطین و تلمسان دارای مکاتب، مدارس و زوایای بسیاری بودند که صدها نفر در آنها به تحصیل اشتغال داشتند. اما به دنبال اشغال الجزایر توسط فرانسه دارایی های این مدارس ضبط گردید و بسیاری از آنها متلاشی شد. دولت فرانسه به طور قاطع قصد داشت این مدارس را از بین ببرد و با هدف غر بزه کردن کودکان الجزایری مدارس جدیدی در این کشور پدید بیاورد. مدارس مدرنی که به این ترتیب پدید آمدند با واکنش سرد مردم روبه رو شدند و تنها تعداد اندکی که عمدتاً فرزندان گماشتگان محلی فرانسویان بودند در این مدارس ثبت نام کردند. در سال ۱۸۹۰ تعداد کودکانی که در این مدارس ثبت نام کردند تنها دو درصد از کل کودکان واجد شرایط تحصیل را تشکیل می دادند و در سال ۱۹۳۰ فقط نه درصد از کودکان الجزایر با سواد بودند. (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص ۹۵۰)
- استاد محمد فرید وجدی تصویری از مصائب ملت الجزایر را زمانی که در خلال سفرش به الجزایر در ۱۹۰۱ از آن دهشت زده شده بود، این گونه ثبت کرده است؛ با مسلمانان در الجزایر با قوانین خاصی معامله می شود که در نهایت شدت و ظلم است. آنان از آزادی قلم و آزادی های اجتماعی محروم هستند، حتی از آزادی سفر و نقل مکان محروم اند و نیز آزادی مطالعه کتب و روزنامه ها - بله برای کسی که علاقه فرانسوی ها به آزادی و مساوات را می داند و کلمات زیبای آنها را بر هر در و دیواری در ادارات می بیند، دشوار است پذیرش این واقعیت. اما کسی که زحمت دیدار از الجزایر را به خود بدهد، خواهد دید که آن چه در فرانسه جایز است، برای مسلمانان در مستعمرات ممنوع است. آنها اجازه ندارند جمعیتی تاسیس کنند ولو برای بازگشایی مدارس و کار آموزش یا حتی برای امور

خیریه، مگر با اجازه مخصوص. چنانکه به آن‌ها اجازه تاسیس چاپخانه یا نشریه‌ای را نمی‌دهند و در سراسر الجزایر جز روزنامه رسمی المبشر که اوامر حکومت را چاپ می‌کند و درباره فضیلت فرانسوی‌ها بر اعراب سخن می‌سراید، جریده دیگری نمی‌یابید. از عجایب دیگر در الجزایر این است که برای یک عرب امکان مسافرت به خارج از محدوده ایالتی خود وجود ندارد مگر با اجازه پلیس و عجیب‌تر آن که، آن چه وقوعش برای هیچ ملتی که به قانون و عدالت متمسک است، امکان ندارد، این‌جا اتفاق می‌افتد که ادارات اجازه دارند هر عرب را بدون در نظر گرفتن جایگاه اجتماعی‌اش، به مجرد یک خطا در رفتارش یا حتی به مجرد گمان به این که وی برای امنیت عمومی می‌تواند خطرناک باشد، دستگیر نمایند! (زروقه، ۱۹۹۹، ص ۵۰)

### ۳- شکل‌گیری جریان اسلام سیاسی در الجزایر در اوایل قرن بیستم

می‌دانیم که در مغرب اسلامی و به تبع آن الجزایر با نوعی تنوع در گونه‌های مختلف حیات اسلامی بویژه از قرن ۱۸ به بعد روبرو هستیم و هر چه میزان حضور مدرنیته و استعمار غرب شدیدتر می‌شود این روند باز تولید جریانهای گوناگون اسلام‌گرا، متنوع‌تر می‌شود، چرا که به دلیل نبود فرصت کافی برای شناخت روشن و نیاز به واکنش و اتخاذ موضع، ناگزیر نهضت‌های سیاسی و اجتماعی بر اندیشه‌ورزی‌های نظام یافته تقدم می‌یافت. این نهضت‌ها که معمولاً در دفاع از اسلام و مسلمین و با نشان دادن توافق و تلازم پیشرفتهای علمی با آموزه‌های اسلامی و بومی شکل می‌گرفت از تلاش‌های ارزنده و نقاط قوت بسیاری برخوردار بود، به ویژه وقتی چهره استعمارگر و تحقیرهای فرهنگی قدرتهای غربی، مبادی و مبانی نظری اسلام را تحت الشعاع قرار می‌داد، این خصایص مثبت قابل فهم‌تر می‌شد. اما چون این نهضت‌ها بیشتر واکنش‌های سیاسی- اجتماعی بودند و کنش اجتماعی را سرلوحه اقدامات خود قرار می‌دادند، نمی‌توانستند جای اندیشه‌پردازیهایی سیاسی را به خوبی پر کنند. (قادری، ۱۳۷۹، ص ۲۱۰) بدین ترتیب ما در قرن نوزدهم در مغرب با جامعه‌ای روبرو هستیم که گرچه در آن اندیشه و ایدئولوژی اسلامی حرف اول را در مناسبات اجتماعی می‌زند، اما با گونه جدی و گسترده‌ای از بحران فرهنگ اسلامی و واکنش‌های ناشی از آن نیز مواجهیم.

در آغاز قرن بیستم تجربه شکست جنبش اسلامی مبارز در الجزایر و نیز جریانهای مشابه در دیگر سرزمینها همچون مصر، مردم و نخبگان الجزایری را به این جمع‌بندی رساند که بایستی در شیوه مبارزات سیاسی و فرهنگی خود تجدید نظر نمایند و خود را متقاعد

سازند که توسل به خشونت نمی‌تواند به عنوان یک استراتژی موثر و مفید، پیروزی اسلام‌گرایان را رقم بزند. میانه‌روی و تلاش در جهت مشارکت در فرایند سیاسی از یکسو و روی آوردن به تبلیغ و دعوت در عرصه فرهنگی از سوی دیگر مهمترین ممیزات این خط مشی جدید بود. این ایدئولوژی جدید بر هویت عربی-اسلامی مردم الجزایر و پیوند مقدس بین پان عربیسم و اسلام تأکید داشت و حتی علمایی که عرب نبوده و اصالتاً أمازیغی (بربر) بودند، شعار تاریخی «اسلام دین ما، عربی زبان ما، الجزایر وطن ما» را علیه تلاش‌های سیاسی - نظامی استعمار فرانسه در الجزایر سر می‌دادند. (ابراهیم محمد، ۱۳۸۴، ص ۱۳)

چهره شاخص این رویه جدید در این زمان الجزایر «شیخ عبدالحمید بن بادیس» (۱۹۴۰-۱۸۸۹م) بنیانگذار سازمان «جمعیت العلماء» است. وی با پیروی از الگوی شیخ محمد عبده در مصر، اقدام به تاسیس ده‌ها مدرسه آزاد نمود که در آنها تدریس علوم دینی و علوم جدید به زبان عربی صورت می‌گرفت. او همچنین اقدام به انتشار روزنامه و تاسیس باشگاه‌ها و موسسات فرهنگی نمود اما از تاسیس حزب سیاسی خودداری کرد. نخستین رویارویی‌ها در اوج دوران تسلط فرانسه به نشانه اعتراض به وضع موجود از ناحیه علمای بزرگ شرق الجزایر صورت گرفت. در سال ۱۸۸۷ یعنی ۵۷ سال پس از شروع تسلط استعمار فرانسه بر الجزایر طبقه اندیشمندان دینی قسنطین (شهر عمده الجزایر در مشرق) طوماری با ۱۷۰۰ امضا تهیه کرده و به پارلمان فرانسه فرستادند. پارلمان در صدد بود قانونی تصویب کند که به اهالی الجزایر ملیت و تابعیت فرانسوی داده شود. این طومار دو قسمت داشت در قسمت اول ناراحتی و عذاب روحی ملت را توضیح داده و از پارلمان فرانسه خواسته شده بود، دولت فرانسه لاقلاً به تعهداتی که در ۱۸۵۰<sup>۲</sup> به عهده گرفته وفادار بماند. در ادامه این طومار آمده بود: «دولت فرانسه تعهد کرده شخصیت حقوقی و تأسیسات قضائی ما را محترم بشمارد. طرح قانونی که به پارلمان پیشنهاد شده به هیچ صورت آرزوهای ملی ما را برآورده نمی‌کند زیرا تابعیت فرانسه خودبخود شخصیت حقوقی و ملی ما را چه از نظر مادی و چه از جهت معنوی زائل و قوانین و موسسات ملی ما را باطل می‌کند، به عکس مهم‌ترین آرزوی ما این است که ملیت و قوانین و شخصیت الجزایری ما محفوظ بماند.» (صدر، ۱۳۵۷، ص ۵۹) در قسمت دوم طومار پس از نشان دادن پوچی آزادی انتخابات، سه تقاضا مطرح شده بود: «۱- تشکیل مجدد مدارس عربی زبان به صورت و تعدادی که مثل زمان قبل از استعمار در دسترس همه مسلمانان باشد ۲- پذیرفتن افراد بومی الجزایر در شوراهای شهری و ایالتی با همان صلاحیت و حقی که اعضای فرانسوی دارند به این تعبیر که مسلمانان نیز بتوانند مثل دیگران به سمت شهردار و

معاون شهرداری انتخاب شوند ۳- ما را از رنجی که در نتیجه حذف محاکم قضائی خاص خودمان می‌بینیم آسوده کنید و از جهت زندگی داخلی آزاد بگذارید، ما آرزو داریم قوانین اسلامی و آداب و رسوم ما دوباره مستقر شود» (همان، صص ۶۵-۶۶)

در میان امضاهای طومار قسنطین امضای دو دانشمند معروف عصر دیده می‌شود، یکی شیخ عبدالقادر مجاعی مدرس عالی مقام مدرسه‌های شهرهای قسنطین و الجزیره، تنها دو مدرسه‌ای که باقی مانده بود و دیگری شیخ حمدان لونسی، معلم و مربی شیخ ابن بادیس. (همان، ص ۹۱)

حرکت اصلاح طلبی اسلامی در مغرب که ابن بادیس نیز از برجستگان آن محسوب می‌شود از طریق دانشگاه «زیتونه» در مغرب اسلامی ترویج و تداوم می‌یافت، دانشگاهی که با توجه به سابقه طولانی اش نقش برجسته‌ای را از اوایل قرن ۱۹ در منطقه ایفا کرد و خاستگاه شخصیت‌های مبارز متعددی بود. شیخ محمد عبده که بسیاری او را پدر معنوی جریان اسلام سیاسی اصلاح طلب در سراسر شمال آفریقا می‌دانند نیز برای نشر آراء و اندیشه‌های خود در سال ۱۹۰۳ به سرزمین‌های تونس و الجزایر سفر کرد و ماهها در این دانشگاه اقامت گزید و افرادی را تحت تأثیر خود قرار داد که از آن جمله است عبدالحمید بن بادیس، چهره پیشگام اسلام اصلاحی در الجزایر. در واقع زیتونه در آغاز این قرن، مرکز فراخوانی برای مخالفت با فرانسه بود. در سال ۱۹۱۳ الازهر اقدام به توزیع میلیونها کتاب دینی در مغرب عربی نمود که بخشی از آنها از طریق زیتونه توزیع می‌شد. این مسئله همزمان بود با نبرد ایتالیا و عثمانی در لیبی که باعث برانگیخته شدن احساسات دینی مسلمانان در سراسر منطقه گشته بود. برخی روزنامه‌ها مانند المؤید و المهاجر به هجرت اعتراضی به سوی شرق تشویق می‌کردند، چنانکه «شیخ حمدان بن لونسی» استاد ابن بادیس با هجرت به مدینه منوره در سال ۱۹۱۰، چنین کرد. این مسائل بر روی هم شرایط را برای ظهور جریان اسلام سیاسی در مغرب که میان دعوت دینی و نهضت فکری و گرایشهای قومی و عربی را جمع می‌کرد، فراهم نمود. نیروهای فرانسوی بدون اینکه بدانند نقش مهمی در تعمیق ارتباطات میان شرق و غرب ایفا کردند، چرا که فشار بر علما و رجال دین از ابتدای اشغال، باعث شد که گروههایی از آنها برای فرار از این فشارها و یا سربازی اجباری و در جهت تعمیق معارف دینی و مطالعات عربی، به مشرق مهاجرت کنند. (الراسی، ۱۹۹۷، صص ۱۷۲-۱۷۳)



#### ۴- شیخ عبدالحمید بن بادیس، تبار اندیشه‌ای و مبارزات فرهنگی

عبدالحمید بن بادیس، در سال ۱۳۰۸ ق برابر با ۱۸۸۹م در شهر قسنطین در شرق الجزایر در یک خانواده بربر مشهور که نسب به خاندان صاحب دولت بنی زیری می برد، متولد شد. خاندانی که در طول تاریخ رجال مهم و اثرگذاری بر تاریخ مغرب اسلامی از آن برخاستند. (الطالبی، ۱۹۸۳، ج ۱، ص ۷۲) ابن بادیس تعلیم ابتدایی دینی را نزد خاندان خود گذراند و همچون بسیاری کودکان همسال خود از رفتن به مدارس فرانسوی خودداری کرد. در اوان جوانی در حالی که نوزده سال بیشتر نداشت برای ادامه تعلیم دینی عازم زیتونه در تونس شد و ۴ سال را در آنجا گذراند، وی که به شدت تحت تاثیر افکار سید جمال و عبده بود، در این مدت با علمای اصلاح طلب زیتونه از جمله علامه بن عاشور، خضر بن حسین و البشیر صفر تعامل داشت و با جمعیت خلدونیه که مدرسه ای را برای تعلیم علوم جدید دایر کرده بودند، ارتباط برقرار کرد. (زروقه، ۱۹۹۹، ص ۸۷) ابن بادیس پس از ۴ سال تحصیل و تدریس در زیتونه در سال ۱۹۱۳ به زادگاهش بازگشت و شروع به تدریس در جامع قسنطین نمود اما به دلیل ارایه مباحث تحریک آمیز اندکی بعد توسط نیروهای فرانسوی ممنوع التدریس شد. ابن بادیس پس از این اتفاق، هم به منظور دیدار با استاد خود شیخ حمدان بن لونیسی و هم به منظور آشنایی بیشتر با فضای فکری مشرق اسلامی عازم حجاز شد و مدت سه ماه در مدینه منوره رحل اقامت افکند و با استادان متعددی از مشرب های گوناگون فکری دیدار و گفتگو کرد. در همین مدت با یار آینده خود در مبارزات یعنی شیخ بشیر ابراهیمی آشنا شد و مباحثات طولانی با وی درباره اوضاع الجزایر و راههای اصلاح آن داشت که به اذعان شیخ ابراهیمی سنگ بنای جمعیت العلماء در همین مباحثات گذارده شد. (همان، صص ۹۵-۹۷) ابن بادیس در این سفر بیشتر مطمئن شد که باید به الجزائر بازگردد و حرکت اصلاحی را برای نجات این سرزمین آغاز کند لذا عزم بازگشت نمود اما در مسیر بازگشت به سوریه، لبنان و مصر سفر کرد و با اندیشمندان این سرزمین ها نیز به تبادل نظر پرداخت بویژه در الازهر با علمای این مرکز بخصوص شیخ بخیت المطیعی از قدیمی ترین یاران شیخ محمد عبده گفتگوهای فراوانی داشت و با انبانی از تجربه و دیدگاه های اندیشمندان آن روز دنیای اسلام به الجزایر بازگشت. (ترکی، ۱۹۸۴، صص ۱۷۲-۱۷۳) پس از بازگشت با وساطت مفتی قسنطین مجوز تدریس مجدد را گرفت و کار خود را آغاز نمود. او حرکت اصلاحی خود را برای حفاظت از هویت الجزایر بر ضد استعمار فرانسه آغاز کرد. ابن بادیس معتقد بود که وظیفه اصلی اش آموزش و بهبود شرایط و فضای اسلامی است و بر اهمیت اراده آزاد و خرد و اندیشه تاکید

می‌کرد، وی معتقد بود که هویت الجزایر از «عرویت و اسلام» تشکیل شده است. (الموصلی، ۲۰۰۴، صص ۱۲۱-۱۲۲) او البته این بار محتاط تر ولی دقیق تر عمل می‌کرد بویژه که در این زمان فرانسه به دلیل اشتغال به جنگ جهانی اول توجه کمتری به مسایل الجزایر داشت. از اقدامات بدیع او دایر کردن مدرسه ای برای تعلیم کودکان به زبان عربی بود که از زمان آغاز اشغال بی سابقه بود، وی با همه مرتبه علمی که داشت شخصا هر روز ساعت ها از وقت خود را به تعلیم کودکان اختصاص می داد و این را از افتخارات خود به شمار می آورد. (ترکی، ۱۹۸۴، صص ۳۵۳)

عبدالحمید بن بادیس بر لزوم بازگشت به قرآن و حدیث به عنوان دو منبع مهم فقه اسلامی تاکید می‌کرد، او اعتقاد به خدای یگانه را بسیار حائز اهمیت می‌دانست و چندگانه پرستی را محکوم می‌کرد و در عین تاکید بر اهمیت نقش عقل در زندگی شدیداً از رعایت و اجرای تعالیم و حیانی حمایت می‌نمود. ابن بادیس اصول اصلاح طلبی خود را از قرآن استخراج کرده بود، این اصول عبارت بودند از: اعتقاد به خدای یگانه، تقوا و پرهیزگاری، احترام به حقوق دیگران، استفاده صحیح از امکانات دنیوی، پایبندی به قراردادهای تجاری و خالص کردن نیت درونی. او می‌گفت هر مسلمان خوب در زندگی باید از پیامبر تقلید کند. او عمیقاً معتقد بود که ملتی که استعمار می‌شود قابلیت استعمار را یافته و تا این قابلیت را از دست ندهد در نجات و اسخلاص خود موفق نخواهد بود، او می‌گفت: استعمار در سرزمین مسلمین امکاناتی جز نیروی خود مسلمانان ندارد و اگر مسلمین به این درجه از رشد برسند که نیرو و قوت خود را از آن دریغ کنند، نمی‌تواند دوام بیاورد و به سرزمین خود باز می‌گردد و لذا من مسیر مبارزه با استعمار را از راه گسترش تعلیم و تربیت و آگاهی های عمومی می دانم و در همین مسیر تلاش می‌کنم. (الجورشی، ۱۹۷۸، صص ۲۱ و ۳۳)

وی در مدارس، انجمن‌ها، سالن‌های تئاتر، مساجد و زاویه های مختلف حضور می‌یافت و با ارائه سخنرانی‌هایی به بحث درباره مسائل روز می‌پرداخت، او به مانند همه اصلاح طلبان مسلمان به ویژه نسبت به مسائل اجتماعی و اقتصادی علاقه‌مند بود اما این مسائل را در قالب مفاهیم و اصطلاحات مذهبی بیان می‌داشت برای مثال از زکات به عنوان منبع درآمدی برای جنبش، و نمود توجه ثروتمندان به فقرا یاد می‌کرد. هم‌چنین به پیروی از رشید رضا فمینیسم را محکوم کرده و خواستار رعایت حجاب توسط زنان بود و با اختلاط زن و مرد شدیداً مخالفت می‌نمود، به علاوه هیچ تضادی بین اسلام با علوم و تکنولوژی مدرن قائل نمی‌شد و با این وجود علاقه چندانی به مدرنیزه شدن جامعه الجزایر نداشت. وی از تسلط اروپاییان بر کشورهای اسلامی نیز خشمگین بود و اعتقاد داشت مسلمانان

تنها با پرهیزگاری و بازگشت به اسلام راستین می‌توانند علوم جدید را کسب کنند و وضعیت سیاسی و فرهنگی خود را اصلاح نمایند. (لاپیدوس، ۱۳۸۱، صص ۹۵۵-۹۵۷) سخنرانی‌ها و تدریس‌های ابن بادیس به تدریج انبوه جوانان را به خود جذب کرد و او را در مرکز توجه توده‌های مردم قرار داد و توجه آنها را به هویت عربی و اسلامی از دست رفته‌شان جلب نمود. (الطالبي، ۱۹۸۳، ج ۱، ص ۱۱۴)

قوم‌گرایی عربی به خوبی در نظریات ابن بادیس دیده می‌شد. او اعتقاد داشت برچیدن خلافت توسط جمهوری ترکیه کار درستی بود زیرا اولاً خلافت عثمانیان نمادی غیر واقعی و خیالی بود و ثانیاً به ابزار دست قدرتهای اروپایی تبدیل گشته بود. به نظر وی مسلمانان جهان می‌بایست به وسیله یک شورای دائمی که مستقل از دولتهای حاکم باشد امور خود را اداره کنند، این شورا باید از همه مسلمانان جهان تشکیل شود و هیچ منافاتی با ملیت و قومیت آنها ندارد. در واقع ابن بادیس با ارائه این نظریه بین ملیت فرهنگی و ملیت سیاسی تمایز قائل شد، از این رو به دنبال ارائه نظریه مذکور برخی بر این باور شدند که ابن بادیس با تداوم سلطه فرانسه بر الجزایر مخالفتی ندارد و تنها خواهان حفظ هویت فرهنگی این کشور می‌باشد، برخی اظهار نظرها و جملات منتسب به وی این شائبه را بخصوص تقویت می‌کرد. (همان، ج ۳، صص ۲۷۸-۲۷۹) اما پس از مدتی وی در پاسخ به بیانیه فرحات عباس<sup>۳</sup> که در آن منکر وجود تاریخی ملت الجزایر و هویت الجزایری در سال ۱۹۳۶ شده بود، تاکید کرد «این ملت مسلمان (ملت الجزایر) فرانسوی نیست، امکان ندارد که فرانسوی باشد، نمی‌خواهد که فرانسوی باشد و اگر هم بخواهد نمی‌تواند فرانسوی باشد»، وی در روزنامه الشهاب نوشت: تاریخ به ما می‌گوید که ملت مسلمان الجزایر تاریخ شریفی دارد و دارای وحدت دینی و زبانی و فرهنگی و نیز سنن خود است. الجزایر، جامعه مسلمان فرانسه نیست و نمی‌تواند فرانسه باشد و علاقه‌ای ندارد که فرانسه باشد. ملت الجزایر بیشترین فاصله را در زبان و دین و حیاتش با ملت فرانسه دارد و علاقه‌ای به ادغام در فرانسه ندارد و خود صاحب وطنی است با مرزهای مشخص که سرزمین الجزایر است. (ویلیس، ۱۹۹۹، صص ۳۳-۳۴) از آن پس او و جریان اصلاح‌طلبان مسلمان الجزایری بیش از پیش به ترویج این ایده پرداختند که مردم الجزایر از نظر مذهبی، زبانی و فرهنگی با مردم فرانسه تفاوت دارند و باید به استقلال سیاسی دست یابند. (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص ۹۵۸)

به عنوان نمونه و برای درک بهتر این مبارزات بخش‌هایی از سخنان ابن بادیس در سال ۱۹۳۷ را می‌آوریم: «ای ملت الجزایر! ای ملت مسلمان! ای ملت عرب! بر حذر باشید از آن که بر شما منت می‌گذارد و شما را فریب می‌دهد! بر حذر باشید از آنان که شما را به

خواب می‌برند و تخدیر می‌کنند! برحذر باشید از کسانی که پیامی برای شما می‌آورند که از جنس شما و تاریخ و قومیت شما نیست و از دین و مذهب و بزرگان دین شما نیست! به اسلام و به تاریخ تان و آن گاه به قلبتان اعتماد کنید، به خدا اعتماد کنید و به خودتان، سلام خدا بر شما باد» و در جای دیگری می‌گوید: «ای امت بزرگوار! امروز از غیر خودمان مأیوس شدیم و باید به خودمان اعتماد کنیم. امروز قدر و قیمت ما به عمد ناشناخته مانده باید قدر و قیمت خود را بشناسیم. امروز زبان‌ها از بیان مطالبات ما لال شده‌اند، ما خود باید سخن مان را بگوییم، امروز گذشته و حال استعمار علیه ما متحد شده‌اند ما نیز باید صفوفمان را متحد کنیم.» (همان، ص ۱۵۱)

ابن بادیس علاوه بر هویت اسلامی و عربی به نوعی هویت مشترک مغربی نیز اعتقاد داشت و آن را ابزاری مهم در جهت احیای ملت‌های این منطقه می‌دانست، بویژه که همه مردم این منطقه از درد مشترک تاریخی استعمار رنج می‌بردند. به عنوان نمونه شیخ عبدالحمید بن بادیس در یکی از سخنرانی‌های خود در شهر قسنطین متعرض همین اندیشه می‌شود و می‌گوید: نزدیک‌ترین بلاد به ما مغرب‌الاقصى و مغرب‌الادنی یا تونس است که آن دو و مغرب اوسط یا الجزایر، به لحاظ وحدت زبان و آداب و عقیده و اخلاق و تاریخ و مصالح یک وطن واحد هستند و پس از آن وطن عربی - اسلامی و سپس وطن انسانی. (میلی، ۱۹۸۴، ص ۷۰)

## ۵- ابن بادیس و تاسیس جمعیت العلماء

چندین سال تلاش حرکت اصلاح طلب و شخص ابن بادیس در نهایت منجر به تأسیس «جمعیت العلماء الجزایر» در سال ۱۹۳۱ شد. در واقع جرقه نهایی برای تأسیس این جمعیت را خود فرانسوی‌ها با عملکرد نابخردانه شان زدند، ماجرا از این قرار بود که حکومت فرانسه در سال ۱۹۳۰ به مناسبت یکصدمین سال اشغال الجزایر جشن‌های وسیع و پر هزینه‌ای را تدارک دیدند و رفتارها و سخنرانی‌هایی نمودند که احساسات مذهبی و ملی مردم و بویژه نخبگان و علمای الجزایر را به شدت جریحه دار کرد. (سعدا،...، ۱۹۸۳، صص ۳۲۴-۳۲۸) این فرصت استثنایی بود تا ابن بادیس بتواند تمامی علماء و اندیشمندان سراسر الجزایر را با همه اختلافاتشان به همکاری دعوت کند. جمعیت مزبور موفق شد اکثر رهبران مسلمان در کشور را به خود جذب کند. در بندهای اساسنامه، این جمعیت خود را جمعیتی دعوت‌کننده به سوی اخلاق و تربیت معرفی کرده و یکی از اولین اهداف خود را جنگ و مبارزه با آفات اخلاقی و اجتماعی مانند مصرف مشروبات

الکلی و قمار، بطالت، جهل و بی‌سوادی اعلام کرده و هدفش را ایجاد مراکز و فتح مدارس ابتدایی در نظر گرفته بود. (وبلیس، ۱۹۹۹، صص ۲۶-۲۷) هدف این جمعیت حفاظت از هویت خود در مواجهه با نفوذ استعماری بود، چنان که شیوة اصلاحگری محمد عبده و گروه المنار چنین بود. در الجزایر جمعیت علمای اصلاحگرا نقش مهمی در مبارزه با غرب‌گرایی و جلوگیری از فراموشی میراث اسلامی، ایفا کرد که بعدها در انقلاب الجزایر نیز انعکاس یافت. (جعبط، ۱۳۸۱، ص ۲۰۴) به طور خلاصه اهداف «جمعیت علما» عبارت بود از: ۱- اشاعه فرهنگ اسلامی و به دور نگه داشتن مردم از خرافاتی که نیروهای استعماری به اسم مذهب در میان مردم شایع کرده بودند که نماد آن از نظر ابن بادیس جریان صوفیه بود. ۲- شروع سریع تعلیم زبان عربی ۳- مبارزه علیه حکومت استعماری جهت رفع محدودیتهای احیای مساجد و مدارس علمیه و مکاتب قرائت قرآن ۴- مبارزه علیه حکومت به منظور بازپس گرفتن اوقاف اسلامی و اماکن متبرکه ۵- مبارزه علیه حکومت استعماری برای استقرار مجدد قوانین قضایی اسلامی دادگاهها. (ازغندی، ۱۳۶۵، صص ۵۶-۵۷)

جمعیت العلماء نه تنها قصد ارائه نظریه جدیدی را داشت بلکه در نظر داشت تا با استفاده از افکار و عقاید جدید، یک جنبش اجتماعی توده‌ای را در الجزایر پدید بیاورد. آنان که اکنون به نماد نهادی اسلام سیاسی در الجزایر تبدیل شده بودند با هدف تبلیغ اصول اسلامی و ترویج فرهنگ عربی، کنفرانس‌ها و جلسات بحث متعددی را ترتیب دادند. آن‌ها هم چنین جنبش پیش‌آهنگی نیرومندی را پدید آوردند و اقدام به تاسیس مدارس متعددی در سطح الجزایر نمودند، این مدارس که با هدف ایجاد حس وطن‌پرستی در بین کودکان تشکیل شدند به آموزش قرآن، زبان عربی، تاریخ الجزایر، آوازه‌های وطن‌پرستانه، زبان فرانسه، ریاضیات و جغرافیا می‌پرداختند، فارغ‌التحصیلان مدارس مذکور برای ادامه تحصیل به قسنطین و زیتونه می‌رفتند. (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص ۹۵۷) تعداد مدارس که جمعیت العلماء در نقاط مختلف الجزایر تا سال ۱۹۴۵ افتتاح کرد حدود ۱۵۰ مدرسه و تعداد دانش‌آموزانش بیش از ۴۰۰۰۰ (چهل هزار) بود و به لحاظ کمی و کیفی مدارس فرانسوی را به شدت تحت الشعاع قرار داده و تبدیل به یک شبکه آموزشی به هم پیوسته در سراسر کشور گردیده بود، این مسئله رسوخ تربیت اسلامی را در میان جوانان الجزایر روشن می‌کند. (سالم، ۱۹۸۱، ص ۲۱۹) این مدارس به طور مستمر از طرف نیروهای اشغالگر تحت فشار بودند و برخی از آن‌ها تعطیل می‌شدند اما به هر حال موفق به مقاومت و عبور از سختیها می‌گردیدند. افتتاح باشگاههای فکری و فرهنگی در شهرهای مختلف الجزایر فرایند تاسیس مدارس را تکمیل نمود.

البته باید اذعان کرد که این جریان در درون تفکر و جامعه اسلامی الجزایر نیز با موانع و مشکلاتی روبرو بود که کار پیشبرد اهداف را برای او دشوارتر می‌کرد. شاید بارزترین مانع، مخالفت شدید و درگیری جدی بود که میان این جریان و جریانهای صوفیه در الجزایر رخ داد، نباید فراموش کرد که طریقتهای صوفیه علاوه بر اینکه ریشه عمیقی در مناسبات اجتماعی این منطقه داشتند سردمدار نخستین رویاروییها و مبارزات با استعمار فرانسه در قرن نوزدهم نیز بودند اما واقعیت آنست که از آغاز قرن بیستم خط مشی این جریان به کلی دگرگون شده و توطئه استعمار فرانسه برای متلاشی کردن روحیه مبارزه در این طریقتها و زوایای آنها به ثمر رسیده بود. استعمار فرانسه با نفوذ در میان شیوخ و روسای قبایل با ارایه امتیازات فراوان و مالکیتهای بزرگ و ترویج پاره‌ای اندیشه‌های خاص که از درون خود این طریقتها اخذ کرده بود موفق شد از صوفیه مبارز، یک جریان مطیع و دست‌نشانده بسازد، فرانسه با نفوذ در خانقاه‌ها، سعی نمود آنها را از مسیر اصلی‌شان منحرف کرده، به یک گروه درویشی وابسته به خود تبدیل کند. به همین علت بود که ابن بادیس به مقابله با صوفیه پرداخت و آنها را جزئی از اسلام نمی‌دانست و با تربیت نسلی روشنفکر و تحصیل کرده از مردم الجزایر سعی می‌کرد در مقابل این توطئه‌ها بایستد. درگیری جریان اسلام سیاسی که در آغاز قرن ۲۰ فعالیت پرخروش خود را آغاز کرده بود با صوفیه در همین مواضعی بود که آنها با توجه به نفوذ گسترده مردمی که داشتند در میان توده مردم تزریق می‌کردند. این زاویه‌ها در زمینه سیاسی، اساس تعالیم خود را انقیاد تمام عیار به سلطه استعماری قرار داده بودند، با این استدلال که مشیت الهی چنین اقتضایی دارد. مبنای اقتصادی این ایدئولوژی ارتجاعی را نیز مالکیت‌های بزرگ اراضی تشکیل می‌داد. (اوزگان، ۱۳۹۸، ص ۱۴) اصلاح‌طلبان مسلمان در برابر اعتقادات صوفیگری، واکنش‌های تندی را از خود نشان می‌دادند، آنها تکریم و تقدیس صوفیان را محکوم کرده و تلاش می‌نمودند تا با بحث‌های عقلی، نادرستی عقاید صوفیان را به اثبات برسانند، آنها مرابطی‌گری را بدعتی در اسلام معرفی می‌کردند که به هیچ وجه در قرآن و سنت و سیره راشدین دیده نمی‌شود. (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص ۹۵۶)

در مقابل شیوخ زاویه‌ها نیز حساسیت شدیدی نسبت به جمعیت العلما تا حد کراهت داشتند، آنها جمعیت مزبور را «فرزند شهر» می‌دانستند که برای سلطه‌جویی تلاش می‌کند و می‌گفتند که علماء این جمعیت کسانی هستند که با اینکه می‌دانند بخش عظیمی از توده مردم را خاندانهای اصیل در مناطق مختلف و در میان توده مردم تشکیل می‌دهند، تنها به نخبگان توجه دارند. آنها در اثبات مدعای خود می‌گفتند که زاویه‌ها را در هر مکانی می‌توان یافت اما جمعیت العلماء جز در چند شهر بزرگ متمرکز نشده‌اند، علاوه بر این

تعداد مجاهدانی که از زاویه‌ها خارج شده و به نبردهای آزادی‌بخش پیوستند چندین برابر کسانی است که در جمعیت العلماء هستند. (الراسی، ۱۹۹۷، صص ۲۲۷-۲۲۸) در واقع جریان صوفیه که جنبش اصلاح‌طلبی را در حال گسترش می‌دید به جنب‌وجوش افتاد و حتی در سال ۱۹۳۲ سازمانی را با نام «انجمن علماء» برای خود بوجود آورد تا متشکل‌تر بتواند از زاویه‌ها حمایت کند. (لاپیدوس، ۱۳۸۱، ص ۹۵۷)

جنگ جهانی اول تا حد زیادی باعث تضعیف صوفیان روستایی گردید، آن‌ها در نتیجه مهاجرت کارگران روستایی به شهرها بسیاری از نیروهای طرفدار خود را از دست دادند و در نتیجه همکاری با فرانسویان نزد مردم بی‌اعتبار شدند. با رشد طبقات کارگر شهری، در واقع از میزان ایمان و اعتقاد مردم به صوفیان کاسته شد و کار برای جمعیت العلماء سهل‌تر گردید. (همان، ص ۹۵۵)

با همه این موانع و مشکلات جمعیت العلماء در دفاع از شخصیت الجزایری و حفظ فرهنگ ملی و هویت اسلامی بیش از هر نهاد و سازمان دیگری فعال بود. در سال ۱۹۳۲ جمعیت علماء تحت شعار «الجزایر میهن من است، عربی زبان من است و اسلام دین من است» با همکاری مردم، اقدام به تاسیس حدود ۶۰۰ مدرسه قرائت قرآن کرد. جمعیت علماء هم‌زمان با این کار برای پاک کردن اسلام از «سحر و خرافات» و قطع نفوذ روحانیون رسمی و طرفدار فرهنگ فرانسوی در میان مردم، دست به مبارزه وسیعی زد. این مبارزه بیشتر متوجه مسائل فرهنگی - عقیدتی بود تا مسائل اقتصادی - سیاسی.

این جریان به مقاومت سخت در برابر استعمار فرانسه و نیز محافظت از زبان عربی تاکید داشت تا بتواند به عنوان یک تریبون در راستای نشر و توسعه بیداری ملی و قومی عمل کند و در مقابل فرهنگ استعماری و مجموعه ارزش‌های تحمیلی جهان غرب به مردم الجزایر بایستد. مثلاً جریان اصلاح‌طلب اسلامی برای مقابله با الگوهای فرهنگی غربی، در رد فرهنگ، مجموعه نمادها و علائمی که از فرهنگ غرب اخذ شده بود پافشاری و برابراز هویت عربی-اسلامی خاص الجزایر تاکید می‌نمود، این جریان سعی کرد از علائم و سمبل‌ها و اصطلاحات خاص گفتمان اسلامی استفاده کند که در منابع ایدئولوژیکی اسلامی و زبان عربی ریشه داشت. (ابراهیم محمد، ۱۳۸۴، صص ۲۳-۲۴)

جمعیت علماء المسلمین تاکید می‌کرد که مردم الجزایر متصف به اسلام و عرویت بوده و اکثر آن‌ها متمسک به نماز هستند و استفاده از دخانیات را حرام می‌دانند. چنانکه این علماء فتوا دادند که تجاوز از قانون مدنی شرعی اسلام برای به دست آوردن صفت شهروندی فرانسوی به معنای ارتداد از اسلام است و نماز بر چنین فردی پس از مرگش جایز نیست و حق تدفین در مقابر مسلمین را ندارد. بنابراین کثیری از الجزایری‌ها حاضر

به پذیرش هویت فرانسوی نشدند و این لطمه سنگینی بود که به سازمان و سیاست استعماری فرانسه وارد شد و موجب رشد شخصیت الجزایری و گسترش آن شد. (یحیی، ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۶۸۰) جمعیت العلماء در مقابل ایده استعماری تساوی هویت، ایده تساوی حقوق مدنی و سیاسی اتباع الجزایری با فرانسوی ها را مطرح کرد و از طریق ایجاد این مطالبه عمومی عرصه را بر فرانسه تنگ تر می نمود. (المیلی، ۱۹۸۰، صص ۲۲-۲۳)

اما مطبوعات دژ دومی بود که جمعیت العلماء برای نشر اندیشه بیداری از آن استفاده می کردند. گام اول ابن بادیس انتشار مقالات سلسله وار در نشریه «النجاح» بود که بصورت مخفیانه و با نام مستعار «العسی» منتشر می شد و بسیاری نمی دانستند که نویسنده واقعی این مطالب کیست. (همان، ص ۱۳) اما این نشریه به دلیل محتوای تحریک کننده اش دوام نیاورد و توقیف شد؛ بعد از تجربه کوتاه مدت نشریه «النجاح» که توسط نیروهای حکومتی متوقف شد، ابن بادیس و دیگر علما از انتشار روزنامه های دیگر صرف نظر نکردند. ابن بادیس در مرحله مبارزات مطبوعاتی - رسانه ای خود ابتدا هفته نامه المنتقد را منتشر کرد که صبح هر پنجشنبه منتشر می شد و شخصاً ریاست تحریریه آن را برعهده داشت و در شماره نخست خود طی سرمقاله ای اهداف مجله را بیان کرد و تاکید کرد که در جهت اسلام اصلاح طلب حرکت می کند و تاکید کرد که مجله در سه حوزه سیاسی، تربیتی و انتقادی فعالیت می کند. اما این روزنامه چندان دوام نیاورد و با دخالت نیروهای استعماری بعد از ۱۸ شماره توقیف شد، اما اراده ابن بادیس متوقف نشد و بلافاصله هفته نامه الشهاب را در سال ۱۹۰۵ با این شعار که شرایط می تواند ما را محدود کند اما نمی تواند نابودمان کند، جایگزین نمود (زرزوقه، ۱۹۹۹، صص ۱۱۴-۱۱۵) که انتشارش تا سپتامبر ۱۹۳۹ ادامه یافت و رویکرد اصلی اش این بود که عربیت و اسلام جدایی ناپذیرند و به احیاء تاریخ ملی فرا می خواند و نویسندگانی مانند «علال الفاسی» از مغرب و «مصطفی بن شعبان» از تونس در آن قلم می زدند. در همین جهت بود انتشار روزنامه «الاصلاح» که با مسئله تغییر هویت مبارزه می کرد. به غیر از روزنامه های مزبور که سخن گویان جمعیت العلماء بودند، بسیاری از مطبوعات اصلاح طلب در دهه های ۲۰ و ۳۰ از همین رویکرد دفاع می کردند که مهم ترین آن ها عبارت بودند از «وادی میزاب»، «البرق»، «الجزایر»، «الصباح» و بالطبع نیروهای اشغال گر در کمین این مطبوعات بودند و به هر وسیله ای آن ها را قلع و قمع می کردند. در سال ۱۹۳۵ دو سال بعد از محدود کردن فعالیت مدارس آزاد، هیئت دولت در واکنش به اعتراضات علما انتشار هر نوع مطبوعه به زبان عربی را ممنوع کرد. این مصوبه و مصوبات مشابه به وضوح علیه فعالیتهای فرهنگی و



تربیتی جمعیت العلماء محسوب می‌شد و باعث تسریع فرایند انتقال جمعیت العلماء به حوزه فعالیت‌های سیاسی می‌گشت (الراسی، ۱۹۹۷، صص ۱۷۷-۱۸۱) به گونه ای که جمعیت العلماء کماکان مهم‌ترین و فعال‌ترین جریان اسلام‌گرا در آغاز قرن بیستم بود که فعالیت خود را در شهرها و بر تعلیم مردم متمرکز کرده بود و در این جهت دو سلاح اصلی یعنی «مطبوعات و مدرسه» را در اختیار داشت و از این طریق توانمندیهای فکری و مادی حرکت اسلامی تکمیل می‌شد. (همان، صص ۱۷۴)

در سال ۱۹۳۳ دولت فرانسه استفاده از مساجد توسط مبلغان جمعیت العلماء را ممنوع کرد و کنترل خود را بر نشریات الجزایری برقرار نمود. با انجام این اقدام جمعیت العلماء به عنوان تنها مخالفان مسلمان سرسخت سلطه فرانسه شناخته شدند و فعالیت‌های آنان شدت یافت. بعد از سال ۱۹۳۵ جمعیت العلماء فعالیت‌های سیاسی آشکارتری را در پیش گرفت. مقارن این دهه الجزایر در اثر فعالیت‌های جمعیت العلماء شاهد ظهور تشکلهایی به صورت محلی است که اهتمام بیشتری به مواضع و مسایل سیاسی دارند، به ویژه پس از جنگ جهانی اول و در ارتباط با سایر جوامع مستعمره و نیز بحران اقتصادی ناشی از جنگ و نیز پاره‌ای اقدامات فرانسوی‌ها، این حرکت‌های مردمی تشدید شده بود. جمعیت العلماء نیز گرچه رسماً از ورود به سیاست پرهیز داشت اما در جهت یکپارچه کردن این حرکت‌ها تلاش می‌کرد. پیشنهاد تأسیس کنفرانس اسلامی در الجزایر در سال ۱۹۳۶ با همین رویکرد بود. روی کار آمدن دولت چپ‌گرا در فرانسه، جمعیت را در همکاری با گروه‌های نخبه الجزایری حتی گروه‌های مارکسیست بیشتر تشویق می‌کرد. مطالبه اصلی آن‌ها هم برخورداری الجزایری‌ها از حقوق مساوی شهروندی با فرانسوی‌ها بود. به ویژه برخی همکاری‌های جمعیت در این جهت با مارکسیست‌ها از عجایب این دوران است.

در سال ۱۹۳۶ کنگره دیگری با شرکت جمعیت العلماء و «فدراسیون بومیان» تشکیل گردید که در آن ابن بادیس به عنوان رهبر مخالفان الحاق الجزایر به فرانسه شناخته شد. (لاپیدوس، ۱۳۸۱، صص ۹۵۷) به تدریج اعضاء جمعیت العلماء به این جمع‌بندی قطعی رسیدند که برای تحقق مطالباتشان راهی جز استقلال الجزایر وجود ندارد.

## ۶- جمعیت العلماء پس از ابن بادیس تا استقلال الجزایر

زمانی که ابن بادیس در سال ۱۹۴۰ درگذشت ریاست جمعیت علماء المسلمین را شاگرد و دوست او شیخ بشیر ابراهیمی برعهده گرفت. شیخ ابراهیمی در دمشق، مدینه منوره و کویت تدریس می‌کرد.

بشیرابراهیمی که پس از وفات نابهنگام ابن بادیس جانشین او شده بود، گرچه کاریزمای شخصیتی ابن بادیس را نداشت اما برای جمع‌آوری امکانات مادی و گسترش مؤسسات بی‌وقفه تلاش می‌کرد، در همین دهه ۴۰، نخستین مدرسه آموزش عالی جمعیت با عنوان موسسه ابن بادیس آغاز به کار کرد.

در عرصه سیاسی نیز در این دهه فعالیت‌های جمعیت توسعه پیدا کرد و در تشکیل جماعت «اصدقاء البیان و الحریه» در سال ۱۹۴۴ سهم بود و تلاش می‌کرد که جبهه گسترده‌ای از همه احزاب و جمعیت‌های مختلف الجزایری تشکیل دهد. (ویلیمس، ۱۹۹۹، صص ۳۸-۳۹) جمعیت علماء المسلمین در سال ۱۹۴۸ گروهی از داوطلبان الجزایری را برای جهاد به فلسطین گسیل داشت. در سال ۱۹۵۳ یک سال قبل از شروع انقلاب الجزایر، این جمعیت تعداد سیصد مدرسه آزاد عربی را اداره می‌کرد که هفتاد هزار دانش آموز در آن تحصیل می‌کردند. زمانی که جبهه آزادی‌بخش ملی الجزایر انقلاب علیه فرانسه را اعلام کرد تعداد زیادی از مؤسسان جبهه یا هوادارانش از میان شاگردان ابن بادیس بودند که به صفوف احزاب الجزایری پیوسته بودند، به همین ترتیب تمام نیروهای سیاسی جمعیت علمای مسلمان به صورت فردی به جبهه آزادی‌بخش پیوستند. (ابراهیم محمد، ۱۳۸۴، صص ۲۲-۲۳) آنان به این نتیجه رسیده بودند که فرانسه هرگز با آنان معامله شهنورد فرانسوی را نخواهد کرد، بدین ترتیب به تدریج به احزاب چپ و خلق الجزایر نزدیک شدند. (یحیی، ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۶۸۷) پیامدهای سنگین و تکان دهنده جنگ جهانی دوم در الجزایر این جمع‌بندی را به یقین مبدل کرد و زمینه‌ساز ظهور شرایط انقلابی شد.

ماجرای این قرار بود که در جریان جنگ جهانی دوم، فرانسه از الجزایر حداکثر بهره‌برداری را کرد و برای استمرار جنگ آنگاه که به نیروهای پیشگام انسانی در مقابله با آلمان نیازمند بود، به سرعت اقدام به سربازگیری از جوانان الجزایری نمود و آنها را برای دفاع از فرانسه به جبهه‌ها اعزام کرد، واضح است که این سربازگیری از روی میل نبود بلکه از سر الزام و اجبار بود بویژه از مناطق اوراس و قسنطین (همان، ج ۲، صص ۶۷۲-۶۷۳)؛ بیش از یک و نیم میلیون جوان الجزایری در میادین نبرد جنگ جهانی دوم تحت فرماندهی ارتش فرانسه شرکت کردند که کثیری از آنها کشته یا زخمی شدند. الجزائری‌ها گمان می‌کردند بعد از پیروزی متفقین و فرانسه در سال ۱۹۴۵ آزادی و استقلال آنها حتمی خواهد بود. در همین جهت تظاهراتی در برخی شهرها به راه انداختند و درخواست استقلال، آزادی و دموکراسی و آزادی زندانیان سیاسی را داشتند و در این تظاهرات گاهی درگیری با پلیس هم پیش می‌آمد. (الزیدی، ۲۰۰۴، صص ۲۲۲) این درخواستها به قدری منطقی و معقول بود که حتی برخی از مقامات روشنفکر فرانسوی نیز بر آن صحنه می‌گذاشتند و

تاکید می‌کردند که نسبت به صدها تن الجزایری که در جریان جنگ جهانی دوم دلیرانه جنگیده بودند و نسبت به خانواده‌های قربانیان توجهی نشده است. (مرل، بی تا، ص ۳) در مقابل اصرارهای الجزایری‌ها، فرانسه دست به اقدامات وحشیانه‌ای در سرکوب تظاهرات مردمی از طریق کشتار، زندان و شکنجه و به کار بردن سلاح‌های هوایی و دریایی علیه شهرها و مردم زد و بسیاری از سران اعتراضات از جمله فرحات عباس و یارانش را دستگیر کرده و در دادگاه‌های نمایشی محکوم کرد. کشتارها شبانه روز ادامه یافت تا آنجا که بنا بر برخی آمار حدود ۴۵ هزار الجزایری کشته شدند و شهر و روستاهای زیادی ویران شد و رهبران فکری و سیاسی زیادی کشته شدند. (الزیدی، ۲۰۰۴، ص ۲۲۲) این پایان همه فعالیت‌های مسالمت‌آمیز و مدنی برای به دست آوردن حقوق شهروندی در الجزایر از سوی بسیاری از جریانها و از جمله جریان اسلام‌گرا بود و از این پس شاهد شکل‌گیری شرایط انقلابی منجر به آغاز نبرد آزادی‌بخش در سال ۱۹۵۴ هستیم.

## ۷- نتیجه‌گیری

جنبش استقلال الجزایر به طور کلی اسلام را به عنوان اساس شخصیت الجزایری و عاملی برای همبستگی و وحدت الجزایریها به شمار آورد، همانگونه که «م.حربی» مورخ سرشناس الجزایری به درستی خاطرنشان می‌کند در این زمان «اسلام معادل ملیت بود»، جنبش الجزایر از مردم (الشعب) یک باور مقدس ساخت، چنانکه تشکیلات علما و مصلحان مذهبی تحت رهبری شیخ عبدالحمید بن بادیس در الجزیره در آگاهی بخشی ملی به بدنه جبهه آزادی‌بخش کمک کرد. بنابراین جمعیت العلماء جریان مهمی در جنبش استقلال الجزایر بودند و در ارتقای آگاهی الجزایری‌ها درباره تاریخ، ارزشهای بنیادین و هویت فرهنگی‌شان نقش بی‌بدیلی داشتند. (ماتیل، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۷۰)

الجزایر معاصر، «اسلام جهادی» را از خلال مبارزات امیر عبدالقادر علیه استعمار فرانسه در قرن ۱۹ و «اسلام سیاسی» را از طریق «جمعیت العلماء المسلمین» که عبدالحمید بن بادیس در آغاز قرن ۲۰ پایه‌گذاری کرد و فعالیت فکری و فرهنگی را همدیگر فعالیت سیاسی قرار داد، شناخت. (الراسی، ۱۹۹۷، ص ۸) برخی مورخان معتقدند که جمعیت العلماء مادر ملیت الجزایری بوده است.

این امر تا تشکیل جبهه نجات اسلامی که خود را استمرار جمعیت ابن بادیس می‌داند، ادامه یافته است. ادبیات احزاب سیاسی اسلامی امروز الجزایر مشحون از این وصف است که حرکتشان تکمیل جهادی است که عبدالحمید بن بادیس بر ضد استعمار رهبری می‌کرد. (قواص، ۱۹۹۸، صص ۲۲-۲۳)

## یادداشت‌ها

- ۱- برای اطلاع بیشتر در این زمینه ر.ک. مقاله نگارنده، " جهاد صوفیان در مغرب اسلامی"، فصلنامه نامه پژوهش انجمن ایرانی تاریخ اسلام، شماره ۲، زمستان ۸۹.
- ۲- بیست سال بعد از شروع حمله استعمار فرانسه و در نتیجه جنگهای خونین امیرعبدالقادر و مقاومت و فداکاری جسورانه مردم الجزایر، فرانسه ضمن الزام به عقب‌نشینی برای احترام به بعضی از حقوق الجزایر تعهداتی ارائه کرد
- ۳- فرحات عباس از مبارزان میانه رو الجزایری بود که در آغاز از اتحاد الجزایر با فرانسه حمایت می‌کرد و این را طی بیانیه ای اظهار کرده بود، اما با آغاز مبارزات جبهه آزادی بخش ملی از نظر خود برگشت و به استقلال طلبان پیوست. او در زمان تشکیل دولت انتقالی ریاست دولت را بر عهده گرفت، اما پس از روی کار آمدن احمد بن بلا با وی دچار اختلافات شدیدی شد که منجر به خانه نشینی وی گردید.

## کتابنامه

- ازغندی علیرضا، (۱۳۶۵)، انقلاب الجزایر، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- اوزگان عمار، (۱۳۹۸ق)، افضل الجهاد، حسن حبیبی، تهران: نشر جهاد.
- ترکی رایح، (۱۹۸۴)، الشیخ عبدالحمید بن بادیس رائد الاصلاح و التریبه فی الجزائر، الجزائر: موسسه الوطنیه للکتاب.
- تیلی چارلز، (۱۳۸۳)، انقلاب‌های اروپایی ۱۹۹۲-۱۴۹۲، بهاء‌الدین بازرگانی گیلانی، تهران: کویر.
- جعیط هشام، (۱۳۸۱)، بحران فرهنگ اسلامی، سید غلامرضا تهامی، تهران، دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- الجورشی صلاح‌الدین، (۱۹۷۸)، تجربه فی الاصلاح (ابن بادیس)، تونس: دار الراه للنشر.
- الراسی جورج، (۱۹۹۷)، الاسلام الجزائری من الامیر عبدالقادر الی امراء الجماعات، بیروت: دارالحدید.
- زرّوقه عبدالرشید، (۱۹۹۹)، جهاد ابن بادیس ضد الاستعمار الفرنسی فی الجزائر، بیروت: دارالشهاب.
- الزیدی مفید، (۲۰۰۴)، موسوعة التاریخ العربی المعاصر و الحدیث، عمان: داراسامه.

- سالم عبدالعزيز، (۱۹۸۱)، تاريخ المغرب العربي الكبير، بي جا: دارالنهضة العربيه.  
سعدا... ابوالقاسم، (۱۹۸۳)، الحركة الوطنية الجزائرية، الجزائر: الشركة الوطنية للنشر و التوزيع.  
سعدا... ابوالقاسم، (۱۹۸۲)، محاضرات في تاريخ الجزائر الحديث، الجزائر، الشركة الوطنية للنشر.  
صدر حسن، (۱۳۵۷)، الجزائر و مردان مجاهد، تهران: اميركبير.  
الطالبى عمار، (۱۹۸۳)، ابن باديس حياته و آثاره، بيروت: دار الغرب الاسلامى.  
قادري حاتم، (۱۳۷۹)، اندیشه‌هاى سياسى در اسلام و ايران، تهران: سمت.  
قواص محمد، (۱۹۹۸)، غزوة الانتقاد، معركة الاسلام السياسى فى الجزائر، بيروت: دارالجديد.  
لاپيدوس ايرام، (۱۳۸۱)، تاريخ جوامع اسلامى، على بختيارى زاده، تهران: اطلاعات.  
لوئيس برنارد، (۱۳۷۸)، زبان سياسى اسلام، غلامرضا بهروز لك، تهران: دفتر تبليغات اسلامى.  
ماتيل الكساندر، (۱۳۸۳)، دايرة المعارف ناسيوناليسم، كامران فانى و محبوبه مهاجر، تهران: كتابخانه تخصصى وزارت امور خارجه،.  
محمد ابراهيم (و ديگران)، (۱۳۸۴)، جبهه نجات اسلامى الجزائر، تهران: اندیشه‌سازان نور.  
مرل روبر، (بى تا)، بن بلا، خليل كوشا، تهران: شركت سهامى انتشار.  
الموصللى احمد، (۲۰۰۴)، موسوعة الحركات الاسلامية فى الوطن العربى و ايران و تركيا، بيروت: مركز دراسات الوحدة العربيه.  
الميلى محمد، (۱۹۸۰)، ابن باديس و غروبه الجزائر، الجزائر: الشركة الوطنية للنشر و التوزيع.  
الميلى محمد، (۱۹۸۴)، مواقف جزائريه، بي جا: الموسسه الوطنيه للكتاب.  
ويليس مايكل، (۱۹۹۹)، التحدى الاسلامى فى الجزائر، عادل خيرا... بيروت: شركة المطبوعات للتوزيع و النشر.  
يحيى جلال، (۲۰۰۳)، العالم العربى الحديث و المعاصر، اسكندريه: المكتب الجامعى الحديث.